

کربلا، قلبِ زمین...

تو آن تکه از زمین هستی، که اگر نبودی، زندگی در آن، جریان نداشت، کسی نمی دانست که انتهای مبارزه با کفر، تا کجاست! و خفقانِ کفر، نبضِ حیاتِ انسان‌ها را در سلطه خویش، به فراموشی وا می داشت... تو، قلبِ زمینی! همواره در تپش و در تکانه‌های سخت، استوار. تو، آن بخش از زمین هستی که با وجودت، به اهل تمام زمین می آموزی که از هجوم کفر نهراسند و هیچ گاه دست از حقیقت نکشند. تو کربلا هستی، احیاگر هر جای تاریخی که به خاطر تسلیم به کفر، نبضش نامنظم می شود! آری! تو قلبِ زمینی که با مرورِ خاطراتِ نقش بسته بر پیکرت، زمین تپیدن می گیرد! و خاطرات تا همیشه مبتلای خداست، خدای ثار الله! (آری تو قلبِ زمینی و حسین خون خدا و بلا خاطراتِ نقش بسته بر پیکر توست که تا ابد از تپیدن نخواهد افتاد و زمانه را حیات خواهد بخشید!) آری برای عالم، چگونه تپیدن یادآوری می شود، با مرورِ خاطرات آن اتفاق که هر روز و هر سال و هر قرن، تکرار می شود، آخر، خاطرات تو، حاکی از یک حقیقت اند! حقیقتی که به تاریخ نمی پیوندد و تا قیامت، در ردهای گونه گونه تکرار می شود! خاطراتی که اگر تکرار نمی شد، بشر گمان می برد که تمام شد آن حسین، و تمام شد حیات! و اصلاً قیامتی برپا نخواهد شد! ولی تو تکرار می شوی، با خاطرات، کربلا! تو، تکرار می شوی، آنقدر که یک روز، عالم را کربلا می کنی! یک روز که هیچ کجای زمین، با تو نا آشنا و تاب آورِ تنفس کفر نخواهد بود! آن روز، زمین علیه کفر، انقلاب می کند! تمام شواهد خویش از پوشاندن آن حقیقت را، بیرون می ریزد و در محضر خدا از اتفاقی می گوید که از حسین علیه السلام شروع شد و تا قیامت، ادامه داشت. زمین انقلاب می کند و بی سرپرستی و رها بودن آن احساس بُران - بخل از رونمایی حقیقت - فاش می شود، هر کسی که مبتلای حقیقت بود، به آن می رسد و در حالِ خوش بهشتی که در آن انقلابِ مکرر برایش آشنا بود، مستقر می شود! خوشا انقلاب! خوشا ابتلاء! خوشا هر تکانه سخت، که نشانه استقرار قلب‌ها، در خواهش با تو بودن است، خدا!